

فلسفه صدرایی را با مسائل روز درگیر کنیم

رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن گفت: ذهن متفکر در چارچوب زمان و مکان، بین واقعیتها و تئوریه‌ها گفتگو انجام می‌دهد و در نهایت خروجی به وجود می‌آید، اما پژوهش، تفکر نیست، برابر دانستن این دو اصطلاح موجب اشتباه در محاسبات استراتژیک فرهنگی کشور می‌شود.



رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن گفت: ذهن متفکر در چارچوب زمان و مکان، بین واقعیتها و تئوریه‌ها گفتگو انجام می‌دهد و در نهایت خروجی به وجود می‌آید، اما پژوهش، تفکر نیست، برابر دانستن این دو اصطلاح موجب اشتباه در محاسبات استراتژیک فرهنگی کشور می‌شود.

به گزارش خبرنگار مهر، شناخت وضعیت امروز علم و اندیشه در کشور و آسیب شناسی آن می‌تواند گام مهمی برای برداشتن پله‌های ترقی باشد. اگر ندانیم در کجا قرار داریم، مشکلات و ضعفهای کار ما چیست، نمی‌توانیم طرحی برای برون رفت از این وضعیت و نقشه‌راهی برای آینده طراحی کنیم. در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین سیدسلیمان صفوی، رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن، مدیر مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و سردبیر نشریه Transcendent Philosophy Journal به بررسی وضعیت تفکر در ایران معاصر پرداختیم که اکنون از نظر شما می‌گذرد.

*چه پیش شرطهایی لازم است وجود داشته باشد تا تفکر اصیل در جامعه ما شکل گیرد؟

اول باید میان تفکر و پژوهش تفاوت قائل شد: تفکر، عمل فکر کردن است که منجر به گونه‌ای استنباطات جدید متفکر راجع به مشکلات و مسائل مهم می‌شود که حاصل گفتمان ذهنی او بین تئوریه‌ها و واقعیتهای ملموس موجود جامعه امروز است. ذهن متفکر در چارچوب زمان و مکان، بین واقعیتها و تئوریه‌ها گفتگو انجام می‌دهد و در نهایت خروجی به وجود می‌آید. فکر کردن، عملی وجودی است. فکر کردن، سیاه کردن کاغذ و جمع کردن نقل قولهای این و آن نیست. اشتباهی که در ایران وجود دارد این است که بسیاری از متولیان فرهنگی تفاوت بین پژوهش و تفکر را حتی تصور نکردند. پژوهش این است که فرد باسوادی، راجع به موضوعی، اقوال مختلف را گردآوری و فیش برداری، طبقه‌بندی و مقایسه و نظر خود را بیان کند. پژوهش، تفکر نیست، برابر دانستن این دو اصطلاح موجب اشتباه در محاسبات استراتژیک فرهنگی کشور می‌شود.

*چرا پژوهش تفکر نیست؟

چون در آن امر اجتهاد و نوآوری و بده - بستان میان تئوری و زمان و مکان وجود ندارد. چیزی که اکنون در ایران شاهدیم بیشتر در حوزه پژوهش هست، در حوزه تفکر کمتر کار کرده ایم.

*شرایط تفکر چیست؟

اولا متفکر باید کسی باشد که عالم و متخصص موضوع و بحث باشد یعنی زمان و مکان مورد بحث را بشناسد و فکر کردن و تفکر، مسأله هر روزه زندگی و دلمشغولی همیشگی او باشد. فکر کردن همچون تنفس کردن او باشد. فکر کردن مسأله وجودی زندگی او باشد. دوم اینکه تفکر به شرایط اجتماعی نیاز دارد که باید فراهم باشد که اولین شرط آن، امنیت است. متفکر باید امنیت جانی، اعتباری، فکری و ... داشته باشد تا بتواند هم جرأت فکر کردن داشته باشد و هم اینکه نتیجه‌ای را که به دست می‌آورد را اعلام کند و در اختیار جامعه قرار دهد.

*بسیاری از افراد حتی جان خود را برای فکر کردن دادند، یعنی وقتی امنیت مورد نظر شما وجود نداشت تولید فکر داشتند و فکر خود را بیان کردند؟!

بله! این امر که مسلم است، اما همه افراد یا متفکران که شجاع نیستند. مستحضر هستید که در نهایت گالیله هم تسلیم امر کلیسا شد. وقتی گالیله را تهدید کردند، گفت: حرف درست همان است که شما می‌گوئید. بله! برخی از متفکران مانند ملاصدرا، منصور حلاج، عین القضاة همدانی، سهروردی و ... شجاعانه در راه اندیشه و تفکر مستقل جانشان را به جان آفرین تسلیم کردند و برای ارائه تفکراتشان شهادت را پذیرفتند، اما همه افراد که عین القضاة و ملاصدرا و ... نمی‌شوند. افرادی که در راه تفکراتشان تبعید و یا شهید شدند مگر چند نفر هستند؟! نباید از همه انتظار داشت مانند این افراد در فضای بدون امنیت حرفهایشان را بیان کنند. باید شرایط را فراهم کرد، شرایط هم بخش حاکمیتی دارد. حاکمیت باید اجازه دهد که متفکرین حاصل اندیشه‌های خودشان را آزادانه مطرح کنند ولو اینکه قرائت رسمی حکومت نباشد و اجازه دهند که جامعه علمی خودش به نقد و ارزیابی خروجیهای فکری متفکرین بپردازد، نه اینکه عده‌ای جوان افراطی را به جان متفکرین بیاندازند و هر کس که حرف نو و جدیدی زد در کنار منزل او جمع شوند و فریاد بزنند و به او انگ و برچسب بزنند. اگر این شرایط وجود داشته باشد فکر تعطیل می‌شود.

دوم اینکه مردم و محیط هم باید متفکر را در این راه همراهی کند. جامعه باید ظرفیت شنیدن مطالب اجتهادی و خروجیهای فکری متفکرین را داشته باشد ولو اینکه طبیعتاً ممکن است این مطالب، چندان با عرف برخی از افراد سازگاری نداشته باشد. همواره متفکر از جامعه و زمان و مکانش جلوتر است. برای همین عنوان متفکر به او اطلاق می‌شود و حرفهای جدیدی را به زبان می‌آورد. همه کسانی که توانسته‌اند تحول در حوزه اندیشه ایجاد کنند مطالبی گفتند که مطابق مطالب و گفتارهای غالب زمان خودشان نبود، اما بعداً به گفتمان غالب تبدیل شد و جای خود را در میان مردم و علما باز کرد. برای اینکه حاکمیت و

جامعه ظرفیت شنیدن مطالب اجتهادی را پیدا کند و فقط به تحقیق و پژوهش قناعت نکند لازم است تاریخ اندیشه تدریس شود. صدا و سیما که این همه هزینه های گزاف و کم حاصل دارد باید به این کارها بپردازد. در دانشگاه ها و مساجد و نهادهای مختلف تاریخ اندیشه در حوزه ها و رشته های مختلف تدریس شود تا ببینند اندیشه امروز ما، چه سیر تحولاتی را طی کرده است تا به اینجا رسیده است.

بسیاری از مطالبی که امروزه ما به آن معتقد هستیم اگر 100 سال پیش گفته می شد حکم تکفیر برای ما صادر می کردند! برچسبهایی مانند شرق زده، غرب زده، کافر و ... به ما می زدند و ما را تکفیر می کردند! اما امروزه به حرف عادی تبدیل شده است. اگر تاریخ اندیشه تدریس شود جامعه یاد می گیرد که حوزه اندیشه، حوزه ای است که مرتب با تطور و تحول روبروست و تحول و تطور با کار اجتهادی صورت می گیرد. ما معتقدیم تفکر با نوگرایی گره خورده است، ولی این اعتقاد به این معنا نیست که ما متجدد هستیم و معتقدیم هر چیز جدیدی خوب است. هر چیز جدیدی، امر خوبی نیست اما تفکر برای اینکه پویایی اش را حفظ کند و ناظر به نیاز انسان امروز باشد باید با روش اجتهادی مطالب نو در چارچوب مبانی کلی برای نیاز انسان معاصر تولید کند. اگر نتواند فرزند زمانه خودش نیست، اگر جامعه و متفکر نتواند نیاز فکری انسان زمان خود را پاسخگو باشد یعنی مرگ تفکر در آن جامعه.

در همه حوزه ها همین طور است مثلاً در حوزه فقه در زمینه احتکار تفکر صورت گرفته و حرف جدیدی زده شده است. آیا احتکار فقط همین چیزی است که همواره گفته اند؟! روزی گندم و جو و غلات نیاز اساسی بود اما امروزه قطعات کامپیوتر، قطعات الکترونیک، برق و ... جزء نیاز اساسی زندگی بشر است. اگر کسی امروزه، جو احتکار کرد، احتکار محسوب می شود ولی اگر کسی نیازهای اساسی انسان امروز را احتکار کرد، احتکار محسوب نمی شود؟! مجتهدین امروز باید به این سؤالات پاسخ دهند. اگر کسی پاسخ نداد و نیاز امروز را نفهمید متفکر محسوب نمی شود و تنها می توان نام او را پژوهشگر گذاشت. دین برای حل و فصل مشکلات بشر در همه اعصار آمده است. بنابراین اجتهادات دین باید مطابق با نیازهای زمان و مکان، با توجه به اصولی که در منابع معین مشخص شده است، باشد.

در حوزه های جامعه شناسی، روانشناسی حقیقتاً با پژوهش روبه رو هستیم. جامعه شناسی ایرانی به این معنا نیست که کتابهای جامعه شناس غربی را ترجمه و تدریس کنیم و حرفهای آنها را به زبان بیاوریم. چنین شخصی هنوز متفکر جامعه شناسی نشده است. جامعه شناس ایرانی اگر بخواهد متفکر باشد باید جامعه ایران را بشناسد و براساس وضع جامعه ایرانی، تئوری و راه حل ارائه دهد. مارکس یک نظریه کلی راجع به تولید دارد، اما تولید آسیایی را از بقیه انواع تولید جدا می کند. مارکس با وجود اینکه تولید آسیایی را از نزدیک ندیده، اما براساس تحقیقاتش می فهمد که تولید آسیایی، تئوریهای خاص خود را می طلبد. وقتی مارکس که خدای جامعه شناسی جدید و مباحث اقتصاد سیاسی است چنین فکری را در قرن نوزدهم داشت جامعه شناس ایرانی نمی تواند با تکیه بر تئوریهای غربی راجع به جامعه ایران، نسخه بنویسد. لازم است جامعه شناس ایرانی، جامعه ایرانی را بشناسد و اولاً همین جامعه؛ جامعه روستایی، جامعه کارگری، جامعه شهری، جامعه دانشجویی و ... را تحلیل کند.

ویژگیهای جامعه کشاورزی ایران با جامعه کشاورزی آمریکا زمین تا آسمان فرق می کند و مشکلات و مسائل آنها با هم متفاوت است. جوامع دیگر نیز همین طور است. در رشته ها و حوزه های دیگر مانند روانشناسی و ... هم همین طور است. روانشناسی علمی تجربی است، نسخه هایی که برای حل و فصل مشکلات یک ایرانی نوشته می شود با مطالبی که برای فرد انگلیسی یا آمریکایی نوشته می شود متفاوت است. در غرب مثلاً گفته می شود اگر شما استرس و فشار عصبی و ... دارید این دستورات عملی را اجرا کنید که ممکن است در جامعه مذهبی قابلیت اجرا نداشته باشد و ...، یعنی عکس العملهای انسان مسلمان با عکس العملهای انسان غیرمذهبی و هرهری فرق می کند. ویژگی های فرد و جامعه مذهبی باید مشخص شود. روانشناسی کار علمی است یعنی باید همان راه و روشهای آزمایشگاهی را طی کرد تا تئوریهایی منوط و ناظر به وضع روانی جامعه ایرانی را پیدا و مشخص کرد، البته باید مد نظر داشت که جامعه ایرانی، جامعه ای یکدست نیست و قشرهای مختلف رفتارهای مختلفی دارند. روانشناسی زن خانه دار ایرانی با زن اهل کشورهای دیگر متفاوت است. ما در این حوزه ها مترجم، پژوهشگر و مقلد داریم اما متفکر نداریم. نیازمندیم که اساتید ما در دانشگاه ها و در حوزه ها بخش تفکر را تقویت کنند تا بتوانیم در این عرصه ها پیشرفت کنیم.

یک شرط دیگر تولید فکر به خصوص در حوزه علوم انسانی این است که تحقیقات میدانی، هزینه دارد. یک استاد دانشگاه چگونه می تواند یک جامعه آماری 1000 نفره محاسبه بگیرد و مقایسه کند و نظر خود را بیان کند. در غرب مؤسسات مختلفی هستند که هزینه های تحقیقات میدانی را پرداخت می کنند. در ایران جاهای کمی وجود دارد که چنین کاری را انجام دهند. بایستی که به تفکر دولتی و حکومتی معتقد نیستیم اما می گویم حکومت متولی این امر است که این نیازهای اولیه تحقیقاتی متفکرین را تأمین کند که استادان در رشته های مختلف علوم انسانی تحقیقات میدانی انجام دهند و براساس نیازهای جامعه ایرانی یک تئوریهایی تولید کنند و راه حلهایی را ارائه دهند که این امر نیاز به بودجه دارد که از عهده یک استاد دانشگاه خارج است و متأسفانه حکومت هم در این زمینه کمکی نمی کند.

***در بحث علوم انسانی که مطرح کردید بعد از انقلاب اسلامی، بحثهای زیادی صورت گرفته تا تحول، بومی سازی علوم انسانی و اسلامی سازی علوم انسانی صورت گیرد، برخی هم گفتند علوم انسانی رایج اساساً کنار برود و علوم انسانی اسلامی شکل بگیرد حتی از مفاهیم و طبقه بندی های علوم انسانی رایج استفاده نشود.**(البته شاید علوم انسانی حاصل طبقه بندی ای باشد که در همان ساختار تعریف شده علم در مدرنیته معنا داشته باشد) بحث بومی سازی علوم انسانی باید بر چه چیزی مبتنی باشد؟

یعنی شما می‌فرمائید که جامعه را بشناسد و براساس آن تئوری سازی صورت بگیرد، اما شناخت باید بر چه چیزی مبتنی باشد؟ این بحث مهمی است که متأسفانه هنوز به صورت مطلوب به آن پرداخته نشده است. ارزیابی ای که ما از وضع علوم انسانی داریم از چند حال خارج نیست: علوم انسانی موجود را یا می‌توان اسلامی کرد یا نمی‌توان اسلامی کرد؟ اگر می‌توان اسلامی کرد سؤال از متولیان فرهنگی کشور که 35 سال اختیار و بودجه دارند این است که چرا این کار را انجام ندادید؟! شما اول متهم هستید اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی اگر معتقدند همه علوم انسانی را می‌توان اسلامی کرد و الان هم نشده است اول متهم آنها هستند که چرا این کار را انجام ندادند. شما هم مأموریت داشتید و هم بودجه داشتید، پس چرا این کار را انجام ندادید؟! باید پاسخگو باشید. خبرنگار و کارگری کارش را درست انجام نمی‌دهد از کارش اخراج می‌شود و گاهی زندان هم می‌رود شما چرا درست مدیریت نکردید؟! چرا بودجه‌ها را درست مصرف نکردید و به هدر رفت؟! چندین مرتبه این موضوع مطرح شد بار اول در زمان انقلاب مطرح شد و دانشگاه‌ها را تعطیل کردند و چند میلیارد بودجه هزینه شد و دوباره دانشگاه‌ها باز شد و همان درسها تدریس شد و چند واحد درسی مانند ریشه‌های انقلاب اسلامی و قانون اساسی و بعد از رحلت امام تدریس وصیت نامه امام(ره) را اضافه کردند... این که به معنای اسلامی کردن دانشگاه‌ها نیست!

دانشگاه‌ها تعطیل و این همه بودجه هزینه شد به خاطر همین کارها؟! چندی است که دو مرتبه این موضوع مطرح شده و یک سری از رشته‌های علوم انسانی را کم و عده ای را هم زندانی کردند و به عده ای هم مأموریت دادند و بودجه‌های چند میلیاردی در اختیارشان گذاشتند که آنها بیايند این کارها را انجام دهند. سؤال من این است که چه کسانی می‌خواهند این کار را انجام دهند؟ همان افرادی که سی و پنج سال این درسها را تدریس می‌کردند؟! اگر اینها می‌توانستند چنین کاری را انجام دهند که این کارها را انجام داده بودند، پس چرا دومرتبه به همین افراد مأموریت داده شده است؟! چرا دومرتبه بودجه‌گرافی در اختیار اینها قرار دادید؟! چرا بیراه می‌روید؟! برخی از این اساتید را می‌شناسم، وقتی با آنها صحبت می‌کنم و همین مسائل را بیان می‌کنم، می‌گویند: آقای دکتر! مگر سرتان درد می‌کند! بی خیال شو! ممکن است بگویند این کار اصلاً امکان ندارد، جامعه‌شناسی اسلامی یعنی چه؟! روانشناسی اسلامی یعنی چه؟! یعنی بین معرفت (knowledge) و علم (Science) اختلاف گذاشته می‌شود. آنهایی که معتقدند چنین امری امکان ندارد، معتقدند معرفت و علم دو چیز متفاوت است. ساینس، علم تجربی است.

وقتی از روانشناسی، جامعه‌شناسی یا اقتصاد صحبت می‌کنیم اسلامی و غیراسلامی ندارد. مثلاً در اقتصاد، مکتب اقتصاد وجود دارد مانند اقتصاد اسلامی، اقتصاد سوسیالیستی، اقتصاد سرمایه داری و ... علم اقتصاد هم داریم که تئوریهایی تجربی اقتصاد را بیان می‌کند. در مکتب اقتصادی، چارچوبهای کلی ارزشی نظام اقتصادی مطرح می‌شود. مالکیت را قبول دارید یا قبول ندارید؟ مالکیت فردی است یا دولتی یا تعاونی؟ سود اضافه باید به جیب چه کسی برود؟ چگونه باید توزیع شود؟ اما در علم اقتصاد که تجربی است مثلاً گفته می‌شود این کشور را کشاورزی کنیم یا صنعتی؟ نقش قبض و بسط پول در کاهش و افزایش تورم چیست؟ انواع نظریات پولی در این رابطه وجود دارد. این ربطی به مکتب اقتصادی و قرآن و حدیث ندارد. اینکه اقتصاد ایران بر پایه کشاورزی یا صنعتی باشد، ربطی به قرآن و حدیث ندارد. در قرآن آمده است «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» یا قاعده‌های کلی راجع به مکتب وجود دارد مثلاً «لا ضرر و لا ضرار». اما اینکه در قرن بیست و یکم جامعه ایران صنعتی شود. اینکه صنعت نفتی را توسعه دهیم یا صنایع الکترونیک، یا ... فرقی در اسلام و مسیحیت و یهودیت ندارد. اینها مربوط به علم اقتصاد است. کسانی که می‌گویند که اصلاً نمی‌توان علم اسلامی داشت در حوزه علم می‌گویند چنین امری امکان ندارد که ما علم اقتصاد به عنوان علم تجربی داشته باشیم. مثل این است که فرستادن موشک یا موضوعی مانند ترافیک، اسلامی و غیراسلامی داشته باشد. علم ترافیک که اسلامی و غیراسلامی ندارد. پس اینجا باید معین شود که علم به معنای تجربی علم است و ربطی به مکتب ندارد.

نکته دیگری که در این بحث وجود دارد بحث علم بومی است. علم بومی یعنی همین چیزی که ما عرض کردیم. همین علم تجربی که می‌خواهد تولید شود با توجه به فضای ایران و وضع جغرافیایی و فرهنگی، مذهبی، بافت جمعیتی و ترکیب جمعیتی آن باید این جامعه را تحلیل کنیم و تئوری مناسب را ارائه دهیم. باید تئوریهایی با توجه به این وضعیت ارائه دهیم، مثلاً اکنون گفتمان فلسفی و هنری چیست؟ گفتمان غالب فلسفی و هنری در اروپا در جامعه روشنفکری، گفتمان پست مدرنیسم است ولی آیا گفتمان پست مدرنیسم، گفتمان جامعه افغانستان یا تاجیکستان هم هست. مردم این جوامع نان شب ندارند که بخورند، گفتمان مردم این جوامع باید این باشد که چگونه شکم خود را سیر کنند. چگونه جلوی فساد را بگیرند که حکومت حق آنها را نخورد. اینها چه می‌دانند که پست مدرنیسم چیست؟! آنها چه می‌دانند پست مدرنیته چیست؟! هنر مدرن چیست؟! اصلاً هنرشان کجا بود که پست مدرن باشد یا نباشد. پست مدرنیته، حوزه تحولاتی است که در حوزه هنر، فیلم، نقاشی و ... رخ داد.

مینیمالیزم، مهمترین تحولی بود که در حوزه نقاشی، تحت تأثیر همین گفتمان پست مدرنیته رخ داد. در کشورهای جهان سوم نقاشی وجود ندارد که حالا می‌خواهد پست مدرنیته باشد یا غیر پست مدرنیته. شما نمی‌توانید مطالبی که در اروپا مطرح هست را بگوئید گفتمان جهانی است و گفتمان ایران امروز هم هست. برخی معتقدند ما از جهان عقب هستیم اما ما از جهان عقب نیستیم. اگر مسأله کنونی ما مسأله پست مدرنیته نیست به این معنا نیست که از جهان عقب هستیم. مسأله گفتمان پست مدرنیته گفتمانی است که ناظر به مباحث روشنفکری و هنری جامعه غربی است. همین مباحث را نمی‌توان در ایران یا تاجیکستان یا نپال و ... بیان کرد. در این کشورها مسائل دیگری وجود دارد. اصولاً دوره مدرنیته در این کشورها طی نشده که وارد مباحث پست مدرنیته شوند. ما اصلاً دوره صنعتی را طی نکردیم تا وارد دوره تمدن فراصنعتی شویم. بحثهای پست

مدرنیته ناظر به این مسائل است. ما مباحث خاص دیگری داریم، یعنی بحث زنده ما نسبت سنت و مدرنیته است. حدود 150 سال است که در این بحث توقف کردیم و هنوز تئوری مناسبی در این زمینه طرح نکردیم و هنوز راه حل خروجی ندادیم. قانون اساسی و نظریه جمهوری اسلامی، تفکر اجتهادی است که ما انجام دادیم که حاصل گفتمان سنت و تجربه مدرنیته بوده است. این توفیقی است که ما به دست آوردیم.

از افتخارات ما این است که قانون اساسی نوشتیم که این قانون اساسی، کاری اجتهادی بوده است که آمده براساس مبانی سنت، چارچوبی را گفته و ارزشها را به صورت قانون تبیین کرده و فرم را از تجربه دوره مدرن (تفکیک قوای منتسکیو) گرفته است. در فقه اسلامی موضوع تفکیک قوا وجود نداشته است. در حکومت اسلامی خلیفه همه کاره بوده است و قاضی القضاة را انتخاب می کرد و در مسجد همه نزاعها حل و فصل می شد. جامعه بشری که گسترش پیدا می کرد و پیچیده شد و تقسیم کار اجتماعی رخ داد. منتسکیو نظریه پردازی کرد و تفکیک قوا را مطرح کرد. ما این نظریه تفکیک قوای منتسکیو را گرفتیم به عنوان فرم، سنت را در آن ریختیم و آنرا به صورت قانون درآوردیم. این یک کار اجتهادی است که از افتخارات تفکر شیعه است. بومی سازی یعنی همین کار، یعنی اینکه ما براساس نیازهای جامعه خودمان علوم تجربی را تئوری سازی کنیم و از یک سری تئوریهای کلی هم می توانیم استفاده کنیم. قانون جاذبه که شرقی و غربی ندارد! باید بین علوم طبیعی و انسانی باید تفاوت قائل شویم. علوم طبیعی با علوم انسانی فرق دارد. در علوم طبیعی ما با عمل و عکس العمل روبرو هستیم اما نه به پیچیدگی مسأله انسان. اکنون انسان به طبیعت تجاوز کرده و لایه ازن آسیب دیده است و طبیعت عکس العمل نشان داده است. به محیط زیست آسیب رسانده اند و تحولات زیادی در حوزه اقیانوسها و آب شدن یخها و ... رخ داده است اما علوم انسانی، طبیعت نیست. در علوم انسانی ما با انسان سروکار داریم که کنش و واکنش فعال دارد و خودش یک بازیگر است. بازیگری که خاصیت سنگ و ماشین را ندارد و بازیگر فعال است براساس کنشی که به او وارد می شود واکنش نشان می دهد. براساس شرایط منطقه ای، جغرافیایی، مذهبی، فرهنگی و ... رفتارهای خاصی را از خود بروز می دهد.

ما بایستی در بخشی از این حوزه های علوم انسانی با توجه به نیاز جامعه ایران، تئوری سازی کنیم البته بایستی از آرای متفکران دیگر هم استفاده کنیم. هیچ اشکالی هم ندارد. از آرای متفکران غربی استفاده کنیم مانعی ندارد اما نباید تقلید محض باشد و هرچه آنها گفتند را تکرار کنیم و بگوئیم اینها وحی منزل است. این تلقی را قبول ندارم و اگر کسی این کار را کرد من می گویم شما متفکر علوم انسانی نیستید، شما مقلد هستید. ما الان به متفکرانی نیاز داریم که افکارشان در سطح جهانی مطرح شود. ما با ضعفهای اندیشه ای روبرو هستیم. مثلاً در دوره شاه تا مدتها افکار برتراند راسل، افکار مهم و مطرح فلسفی در ایران شده بود در صورتی که اصلاً برتراند راسل فیلسوف درجه اولی نیست. راسل در سطح فیلسوف درجه دوم است. یک نظریه چند صفحه ای دارد که در حد یک مقاله است که بعد از مدتی از رونق افتاد. در این دور جدید هم تا یک دهه اندیشه های پوپر، اندیشه غالب فضای روشنفکری کشور شده بود و عده ای مخالف و عده ای موافق او بودند. پوپر فیلسوف درجه یکی نیست، البته حرفهای مهمی دارد و نظرات مطرحی در مسائل مختلف به خصوص در تئوری علمی و نقد و ارزیابی داده های علمی دارد. نظریه ابطال پذیری او نظریه بسیار مهمی است.

***عده ای می گویند ما متفکر درجه یک داریم، پس چطور افکار پوپر، راسل و ... در ایران گفتمان غالب می شود اما افکار این مدعیان تفکر در آمریکا و اروپا گفتمان غالب نشده است؟**

اینها نشانه ضعف ماست. نشان از این است که ما محقق داریم اما متفکرین ما نتوانسته اند که مطالبی را عرضه کنند که در سطح جهانی مطرح شود و ناظر به نیازهای انسان به معنای کلی در جامعه جهانی باشد. مثلاً عالمی مطالبی را بیان می کند اما اینها ناظر به مسائل ایران است، حتی اگر خوب و مفید باشد اما در حد مسائل کشور ماست و بنابراین در همین حد می ماند. دلیل اینکه متفکر ما در همین حد مانده است به خاطر این است که مطالبی را که بیان می کند ناظر به مطالب نیازهای فرهنگ اینجاست. تئوریهای معرفی نمی کند که ناظر به نیازهای اساسی همه بشر چه غربی و چه شرقی باشد. یک سری هم که در حد پژوهش است. بنابراین اینجا باید تلنگری به خودمان بزنیم که چرا گفتمان پوپر، گفتمان غالب می شود و آنهایی که مدعی مدیریت جهانی هستند و می گویند متفکر درجه یک داریم و دنیا را اداره می کنیم و اندیشه را صادر می کنیم، پس چرا کسانی که مدعی تفکر هستند مطالبشان در دانشگاه های اروپا و آمریکا تدریس نمی شود اما چرا مطالب آنها در دانشگاه های ما تدریس می شود. اینها نشان می دهد ما با عقب افتادگی در حوزه علوم انسانی روبرو هستیم یعنی ما تولیدکننده نیستیم، الان در حوزه علوم انسانی و به خصوص علوم اجتماعی؛ غرب، تولیدکننده و ما مصرف کننده هستیم.

ادعای مسئولان فرهنگی ما به عرش رسیده است. سؤال من از مسئولان فرهنگی این است که چرا شما در طول سی و پنج سال بعد از انقلاب اسلامی کاری انجام ندادید؟! چرا فضای فرهنگ و اندیشه کشور هدایت و مدیریت نکردید که تولید اندیشه کنیم و اندیشه های ما در سطح جهانی مطرح باشد و در دانشگاه های درجه اول دنیا تدریس شود. مسئولان باید به این سؤالات پاسخ دهند. چرا شما طلبکارانه برخورد می کنید. شما امروز در معرض اتهام هستید. باید پاسخ دهید و از نظر من اینها محکوم هستند و برخی از آنها اصلاً صلاحیت ندارند که در این مکانها باشند. فردی که حتی یک نظریه از خودش ندارد چگونه می تواند عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی باشد و به خود اجازه می دهد در مورد فرهنگ این کشور قانون بنویسد و آنرا هدایت و اداره کند. با زنده باد و مرده باد و با مداحی و چاپلوسی که نمی توان رشد کنند و بالا بیایند. چرا از آقای شفیعی کدکنی خبری نیست؟! چرا از ایشان استفاده نمی شود؟! چرا اندیشمندانی که در تلویزیون نمی آیند استفاده نمی شود، چون اینها نگاه انتقادی دارند نباید از آنها استفاده کرد؟! هر کس نگاه انتقادی داشت باید ایزوله شود؟! این گونه که نمی توان رفتار کرد! اندیشه اصولاً با تفکر انتقادی رشد پیدا می کند. نگاه اندیشمند به همه چیز انتقادی است و ما از طریق انتقاد است که رشد می

کنیم. اگر وضع موجود را بپذیریم که رشد نمی‌کنیم. ما اکنون منتظر ظهور حضرت مهدی(عج) هستیم. انتظار یعنی اینکه من به وضع موجود اعتراض دارم و وضع موجود، وضعی نیست که جامعه آرمانی ما باشد. پس اساس اندیشه شیعه براساس تفکر انتقادی به وضع موجود است.

وقتی اساس اندیشه شیعه تفکر انتقادی است ما باید اجازه بدهیم که متفکر ما با تفکر انتقادی مسائل خود را در همه حوزه‌ها مطرح کند و حمایت کنیم و به اینها امکانات دهیم، و بعد هم پاسخ بخواهیم. نهادها و مؤسسات مختلف فرهنگی به عنوان پژوهشگاه فعال هستند که میلیاردها تومان بودجه می‌گیرند، سؤال من از آنها این است که خروجی شما چیست؟ بله! صد تا کتاب منتشر کردید، اما سؤال اساسی این است که این کتابها چقدر اثرگذار بوده است؟! چقدر تولید گفتمان کرده است؟! چقدر بر روی جوانان ما اثر گذاشته است؟! اگر اینها در کارشان موفق بودند که ما نباید با این وضع آشفته فرهنگی رفتاری در جامعه روبرو بودیم. چرا جوان امروز باید رفتارش به گونه‌ای باشد که بسیاری از این رفتارها مورد تطابق با ارزشهای جامعه اسلامی نباشد. چرا بدحجابی گسترده در جامعه ایران باید وجود داشته باشد؟! چه کسی متهم و محکوم است؟! آیا خانمها و دختران محکوم هستند؟! اینها که در دامان این کشور و تحت مدیریت شما تربیت شده‌اند. اگر مشکلی هست مشکل در شما بوده‌ه نتوانستید آنها را درست تربیت کنید. مسئولان مربوطه باید جواب بدهند. کتابهایی که منتشر می‌کنند در انبارها خاک می‌خورد. مگر چند نسخه تولید کردید که اینقدر در انبارها باقی مانده است. کتابهایی هم که به چاپ چندم می‌رسند به مؤسسات و انجمنهای مختلف و صنوف مختلف هدیه داده می‌شود و یا به صورت کلی خریداری می‌شود و هدیه داده می‌شود و بعد مدعی می‌شوند که این کتاب به چاپ چندم رسید! اینها که نشان دهنده چاپ واقعی و مطالعه واقعی نیست! اینها وضع اندیشه در جامعه نیست.

تا اشتباهات و اشکالات و معضلات خودمان را نپذیریم و برای همدیگر کف بزنی و صلوات بفرستیم به دنبال راه خروج از این وضعیت نمی‌رویم. واقعیت این است که مقام معظم رهبری و مسئولان مختلف نسبت به وضع موجود فرهنگی انتقاد دارند. وضع موجود فرهنگی مورد رضایت ما نیست. چه کسی محکوم است؟! آیا جوانان محکوم هستند. جوانان که محکوم نیستند. متولیان فرهنگی این کشور محکوم هستند و البته چون فرهنگ به اقتصاد هم مربوط می‌شود متولی فرهنگ می‌گوید وقتی جوان نارسایی اقتصادی را می‌بیند این گونه واکنش نشان می‌دهد. بله! اینها درست است. اینها باعث می‌شود که همه چیز به هم گره می‌خورد که ما برای اینکه در فرهنگ خودمان پیشرفت کنیم باید وضع اقتصادی خودمان را درست کنیم. وضع اقتصادی هم نیاز به تئوریهای جدید دارد. وضع آشفته اقتصادی که ما داریم بیانگر این است که نه مدیریت اقتصادی ما درست شده نه تئوریهای اقتصادی که دادیم. اسلام که در حل و فصل کردن مسائل تواناست. اینکه اعتقاد صد در صدی ماست. اینکه ما نتوانسته ایم بعد از سی و پنج سال اقتصاد کشور را شکوفا کنیم و فقر را از این کشور براندازیم بیانگر دو مطلب است: در حقانیت و توانایی اسلام که شکی نیست. پس مشکل در مدیریت و تئوریهایی بوده که اجرا شده است. وضع موجود اعلان بلند شکست روشهای مدیریتی و تئوریهای این دوره هاست. ما باید در این رابطه فکر جدیدی کنیم. اول باید اشتباهات گذشته را بپذیریم تا بتوانیم کار کنیم و فکر کنیم و راه حل جدید ارائه دهیم.

آسیب دیگری که در حوزه اندیشه داریم این است تا آسیبی برطرف نشود کار اندیشه پیش نمی‌رود، فضای مذهبی کشور در دست عده‌ای مداح و روضه خوان افتاده است. فضای مذهبی کشور باید در دست علما باشد. فضای چاپلوسی در کشور رشد کرده است و اگر کسی کمترین انتقادی دارد از دایره خارج و از قطار انقلاب پیاده می‌شود. از قطار انقلاب پیاده شدن عده‌ای که افتخار برای کشور نیست. درست است که عده‌ای سوار این قطار می‌شوند ولی اولاً وضع کیفی این افراد چقدر با هم متفاوت است. دوم اینکه می‌توان آنها را پیاده نکرد و برخی را سوار کرد. ما کشوری هستیم که در محاصره دشمن قرار دارد. شیعه در جهان اسلام در اقلیت است. کل جهان اسلام هم در دنیا در اقلیت و مظلومیت است. این چند نفری که هستند باید با هم همکاری و مهربانی داشته باشیم و همدلی کنیم و عفو و گذشت نسبت به همدیگر داشته باشیم و با همدیگر مدارا کنیم تا بتوان کشور را اداره و اندیشه را هدایت کرد. مهمترین مسأله ما اندیشه است ولی با هر روز عده‌ای با انگهای مختلف از قطار انقلاب پیاده می‌شوند. از اول انقلاب تا امروز نگاه کنید که چقدر انگ در ادبیات سیاسی ما تولید شده است و با هر انگی یک سری از افراد از قطار انقلاب اسلامی پیاده شدند. اینها که افتخار مدیریت اندیشه و سیاسی کشور نیست.

افتخار زمانی است که ما دیگر اندیشه‌ها را جذب خود کرده باشیم. آنها را همراه خود کرده باشیم، نه اینکه حتی رفقای خودمان را از قطار انقلاب پیاده کنیم. این کارها چه افتخاری دارد. آیا عده‌ای که سوار شدند به اندازه افرادی که پیاده شدند هستند. مسلماً نیستند. قبل از انقلاب و اوایل انقلاب متفکران ما مطهری، شریعتی، محمدتقی جعفری، محمدباقر صدر بودند اما الان چه کسانی متفکران ما هستند؟ اگر بگوئید آیت الله جوادی آملی که ایشان تربیت شده آن دوره است. در این سی و پنج سال ما چه کسی را تربیت کنیم که بگوئیم این تربیت شده ماست. عده‌ای، جوانکهایی برای خودشان ادعاهای گزاف می‌کنند و عنوان متفکر برای خودشان درست کردند و کتابهایی با حمایت از بودجه‌های میلیاردی منتشر کردند که جامعه علمی به این ادعاها می‌خندد. لقبهای گزافی برای خودشان درست کردند، آیت الله دکتر ... اینها از کجا دکتر گرفتند که برای خودشان لقب دکتر استفاده می‌کنند. اصلاً چه خوباختگی‌ای وجود دارد که یک طلبه حوزه علمیه که درس خارج خود را مطابق دکتر بگذراند و ادعای دکتر کند. اصلاً این کارها یعنی چه؟! طلبه حوزه علمیه باید افتخار کند که در حوزه علمیه قم، مشهد و ... تلمذ کرده و علوم اسلامی را فراگرفته و الان ملقب به لقب حجت الاسلام، حجت الاسلام والمسلمین، آیت الله و ... است. چه نیازی دارد که معادل سازی شود و بگوئید من دکتر هستم. دکتر کسی است که مدرک PHD از یک دانشگاه معتبر گرفته باشد که می‌تواند این لقب را برای خودش استفاده کند. وقتی این لقب را برای خودتان استفاده می‌کنید و بعد لقب شاعر، متفکر، نویسنده عالی مقام

و جامعه علمی به شما می خندد ولی آنها سرشان را در برف فرو برده و اطراف خود را نمی بینند. وقتی عالم و عارف بزرگی فوت می کند هر کسی ادعا می کند که جانشین او شده است.

اینگونه نیست که هر کسی بتواند جای دیگری را بگیرد. وقتی شخصی مانند آیت الله آقامجتبی تهرانی به رحمت خدا می پیوندند سالها باید دوید تا آقامجتبی دومی تربیت شود. این گونه نیست که هر کسی بگوید آقامجتبی تهرانی دوم یا آیت الله بهجت دوم و آیت الله بهاء الدینی دومی آمده است. این گونه نیست. اینها استوانه های بزرگی بودند. هنوز هم از این استوانه های بزرگ داریم آیت الله ناصری در اصفهان، آیت الله حسن زاده، آیت الله جوادی آملی و ... را داریم ولی عده ای می خواهند یک شبه ره صد ساله بروند و خودشان را جانشین این افراد کنند، بدون اینکه آن کیفیتها و ظرفیتها را داشته باشند. باید از این روشهای پوپولیستی که با تزریق پول از بیت المال و تبلیغات تلویزیونی و ... جلوگیری کرد. این روشها جواب نمی دهد و باید جلوی آنها را گرفت. جامعه علمی این حضرات را به عنوان متفکر و اندیشمند نمی شناسد. اینکه چند تا جوان پول بگیرند که فلان متفکر را نقد کنند تیشه زدن به ریشه فرهنگ کشور است. اگر خواستید متفکری را نقد کنید باید کسی در حد و قواره خودش باشد تا او را نقد کند. شخصی که صاحب تئوری باشد نه اینکه جوانک سی و چند ساله ای، اندیشمند جهانی را نقد کند. این کار به اعتبار متولیان فرهنگی خدشه وارد می کند، چون این شائبه را ایجاد می کند که چرا متولیان فرهنگی از این افراد حمایت و تبلیغ می کنند. چرا این پولها را به دست افراد لایق نمی دهند به این افراد می دهند تا اینها با نوشتن مطلبی به اساتید برجسته ای فحاشی کنند و ...

در دوره ای که بحث دکتر سروش مطرح بود، یک سری نقد و انتقادات مناسبی انجام می شد مثلاً آقای صادق لاریجانی نقدهایی به ایشان داشت و آقای سروش هم جواب می داد. به هر حال آقای لاریجانی در قد و قواره ای بود که راجع به این مسائل حرف بزند، اما طلبه ای که می خواهد وارد این مباحث شود باید سواد لازم را داشته باشد. باید فلسفه جدید و مطالب جدید و علوم اسلامی را بداند تا متفکر جهانی را نقد کند. هر وقت شما در حد او شدید دست به نقد بزنید. عده ای قوره نشده می خواهند مویز شوند و مطلب می نویسند و علامه طباطبایی را نقد می کنند. شما که در این قد و قواره نیستید که بخواهید علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی را نقد کنید. علامه طباطبایی را شخصی مانند آیت الله مصباح، آقای محمدرضا حکیمی می تواند نقد کند. نباید حوزه اندیشه را وارد فضای کوچه - بازاری کرد. مطالب مهم فلسفی و عرفانی را به مطالب خیلی ساده تقلیل ندهید تا هر کسی میراث گذشتگان ما را نقد کند و استوانه های فکری ما مثل علامه طباطبایی و آیت الله جوادی را نقد کند و متأسفانه برخی از این سایتها وابسته به برخی نهادها هم اینها را تبلیغ می کنند. اینها درست نیست و در واقع تیشه زدن به فرهنگ کشور است.

***این انتقاداتی که شما کردید، شاید تعبیر به مخالفت شما به نقد شود؟!**

نه اینکه ما مخالف نقد باشیم. نقد باید وجود داشته باشد اما نقد را باید کسی انجام دهد که خودش صاحب تئوری باشد. اگر کسی تفسیر قرآن منتشر کرده باشد می تواند تفسیر علامه طباطبایی را نقد کند. اگر کسی کتاب فلسفی ارائه کرده باشد در حد و قواره اصول فلسفه و روش رئالیسم، آن وقت می تواند فلسفه آقای طباطبایی را نقد کند. وقتی این مسیر را طی نکردید چرا وارد این مباحث می شود و با فضا سازی ها و روشهای پوپولیستی می خواهد خود را مشهور کند. اینها آسیبهای حوزه اندیشه است که در جامعه امروز ما زنده است و متأسفانه بنام برخی از محافل مذهبی از آنها حمایت می شود و اینها آسیب به وضعیت اعتبار جامعه علما و جامعه نیروهای مذهبی و روشنفکران مذهبی است.

***در سیر اندیشه ای که در جامعه ما طی شد، چرا این گسست به وجود آمد. شناخت این گسست می تواند راهکاری برای فائق شدن بر این اوضاع باشد؟ عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی این گسست چه بوده است. مثلاً در حوزه فلسفه چرا فیلسوفانی مانند سهروردی، ابن سینا، ملاصدرا و ... دیگر ظهور نکردند؟**

اصول مسائل فلسفی، قابل تغییر نیست. فلسفه راجع به حقایق ازلی و ابدی صحبت می کند و این حقایق هم خیلی قابل تغییر و تبدیل و ... نیست. در حوزه اندیشه فلسفی اتفاقی می تواند به وجود آید، این اتفاق این است که این حقایق ازلی و ابدی در گفتمان با نیازهای انسان امروز واقع شود. یعنی ما به عنوان فیلسوف صدرايي علاوه بر مطالبی که ملاصدرا مطرح کرده اند باید مطالب انسان و هستی و جامعه و طبیعت و تاریخ امروز و ... را به این مباحث اضافه کنیم. مسائل جدیدی به وجود آمده است که فیلسوف صدرايي نسبت به این مسائل باید موضع فلسفی خود را تبیین کند. یک تبیین موضع فلسفی نسبت به مسائل امروز اسباب تکامل فلسفه صدرايي می شود و اسباب اضافه شدن مسائل جدید به فلسفه صدرايي می شود. مثلاً تکنولوژی چیست؟ آیا تکنولوژی امر وجودی یا امر عرضی است؟ آیا تکنولوژی همان ماشین است یا تکنولوژی امری ورای ماشین است؟ پاسخ به این سؤالا نیاز به تبیین فلسفی دارد. فیلسوف صدرايي باید راجع به این موضوع نظر خود را بیان کند. راجع به مسائل جدید مانند محیط زیست نیز همین طور. ما با بحران محیط زیست روبرو هستیم یا نیستیم؟! اگر با بحران محیط زیست روبرو هستیم، چرا این بحران ایجاد شده است و چه باید کرد؟

مسأله اخلاق حرفه ای اگرچه از دیرباز مطرح بوده و برای صنوف مختلف اخلاق خاصی تعریف شده بود، اما اکنون حرفه های جدیدی ایجاد شده است و اخلاق کاربردی (مانند اخلاق پزشکی، اخلاق مهندسی و ...) باید توسط فیلسوفان اخلاق ما تبیین شود. با اینها می توان فلسفه صدرايي را رشد داد. فلسفه صدرايي توقف نکرده است. ما با جنبش نوصدرايي روبرو هستیم که نقطه اوج آن تفکر علامه طباطبایی است که اصول فلسفه و روش رئالیسم را نوشت و تفکر صدرايي را در گفتمان با فلسفه ها و اندیشه های جدید مطرح کرد و با اصطلاح ها و نگاه جدید مسائل جدیدی را مانند اعتباریات و اصطلاح سازی، رئالیزم را مطرح کرد. علامه طباطبایی هم اصطلاح سازی کرد هم موضوعات جدیدی را در چارچوب تفکر صدرايي در فلسفه وارد کرد. این کار و

روند باید ادامه پیدا کند. فلسفه هنر واقعا در ایران ضعیف است و کار نشده است. فیلسوفان و علمای ما در حوزه های علمیه نباید شفا و اشارات و حکمة الاشراق را تدریس کنند و بگویند همین ها فقط فلسفه است. فیلسوف، وقتی فیلسوف است که اولاً فعل فکر کردن فلسفی را از خود بروز دهد. دوم اینکه مطالب ناظر به نیازهای امروز باشد. مطلب جدیدی که بشر امروز با آن روبروست، هنر است. هنر در گذشته بخشی از زندگی اجتماعی مردم نبوده است.

هنر در گذشته موضوعی بوده است که در حیطه طبقه اشراف بوده است و هنرمندان هم در خوان اشراف و سلاطین کار می کردند و هنرشان را بروز می دادند. نه فقط در ایران بلکه در جهان غرب هم این گونه بوده است. در ایتالیا همه هنر مربوط به دوره رنسانس، هنری است که میکل آنژ و امثال داوینچی، حاصل حمایتهایی بود که اشراف ایتالیا از آنها می کردند اما هنر امروز بخشی از زندگی اجتماعی مردم شده است. شما الان هر کجا که می روید مردم شب می نشینند و فیلم تماشا می کنند. دیدن فیلم، بخشی از زندگی انسان امروز است. موسیقی هم در همه جا رواج پیدا کرده است. موسیقی، سینما و ... بخشی از حیات اجتماعی انسان امروز شده است. ما با نگاه فلسفی باید هنر را تبیین کنیم. باید طبق فلسفه خودمان هنر را تعریف کنیم. هنر چیست؟ برای اینکه او هنر را به زبان خودش تعریف می کند. هنرمند و فیلمساز به زبان خاصی مسائل هنری خود را طرح می کند. باید زبان هنر را بشناسیم، تا آنرا نقد و ارزیابی کنیم تا تشخیص بدهیم که مثلاً این فیلم دارد حجاب را ترویج می کند یا دارد تخریب می کند. دارد معنویت را ترویج می کند یا دارد شیطان پرستی را ترویج می کند. فردی که می خواهد فیلم سینمایی را ارزیابی کند باید فلسفه هنر بداند. برای فلسفه هنر باید هنر معاصر را بشناسد و باید کار فلسفی برای شناخت هنر داشت و زبان هنر را شناخت. ما الان در کشور فلسفه هنر نداریم. برخی از افراد در این زمینه کار کردند اما عرصه فلسفه هنر بسیار گسترده است و باید بیشتر از اینها در این مسائل جدید وارد شد که اینها اسباب رشد فلسفه ما می شود.

***برای اینکه فلسفه اسلامی وارد گفتمان جدید شود، چه کارهایی لازم است انجام شود، یعنی باید چه کار کنیم؟**

به هر برخی از فقها با فلسفه و عرفان موافق نیستند و همین عدم موافقت آنها سبب قرار نگرفتن گفتمان فلسفه اسلامی و نیازهای انسان امروز شد. الان را نگاه نکنید که به خدمت روح ملکوتی حضرت امام(ره)، فضایی ایجاد شده که مسائل فلسفی و عرفانی در سطح عام مطرح شد. قبل از انقلاب وضع این گونه نبود. هر کسی که فلسفه و عرفان می خواند را تکفیر می کردند. وقتی تکفیر باشد کار اندیشه هم به پیش نمی رود و این تکفیرها و منزوی کردن اندیشه فلسفی و عرفانی در حوزه های علمیه اسباب این شد که این فلسفه های جدید غربی وارد ایران شود و ذهن طبقه تحصیلکرده جدید را پر کند و در کنار آن دانشگاه ها ایجاد شد و تفکر فلسفی که به دست برخی از فقها و متکلمین ایزوله شده بود، کم شد. بنابراین سیر جدید فلسفه های ماتریالیستی و اگزیستانسیالیستی و فلسفه های تجربی وارد ایران شد و در دانشگاه ها هم تدریس و در مجلات روشنفکری مطرح شد که اینها باعث شد تا مدتها گفتمان فلسفی طبقه تحصیلکرده و روشنفکر شود. به همت علامه طباطبایی کارهایی انجام شد اما از این مهمتر به خاطر اینکه حضرت امام(ره) هم فیلسوف و هم عارف بودند و هم انقلاب را بنیانگذاری کردند فضای جدیدی بعد از انقلاب اسلامی ایجاد شد. از این فضای جدید علما و اندیشمندان ما باید استفاده کنند و اندیشه های فلسفی ما را در گفتمان با میراث انسان امروز به صرف تدریس فلسفه و اصولی که معین شده قرار دهند و البته باید راجع به مسائل و مطالب جدید موضع گیری فلسفی داشته باشند.

***وظیفه ما در قبال شبهات جدیدی که مطرح می شود، چیست؟**

عده ای از علمای ما اصلاً نمی دانند شبهات جدید چیست تا بخواهند به آنها جواب دهند. شبهات هم بسیار گسترده شده است. هیئتهایی باید باشند تا این شبهات را رصد و تدوین کنند و به زبانی که علما بفهمند برایشان توضیح دهند تا علما نسبت به این شبهات جدید بتوانند پاسخ بدهند. اگر ما فکر نکنیم عقب می مانیم و این عقب ماندگی می تواند به ما ضربه بزند. البته چون بنده با حوزه علمیه قم در ارتباط هستم می دانم فضایی جوانی در حوزه علمیه هستند و تربیت شدند که به آنها بسیار امید دارم که در آینده بتوانند کارهای جدیدی را تولید کنند. اینها متوجه مسائل جدید امروز هستند و بعضی از آنها زبانهای خارجی را می دانند و می توانند منابع خارجی را بخوانند و بفهمند تا بتوانند پاسخ دهند. اما در حوزه های علمیه هم باید فضایی ایجاد شود تا این فضایی جوان مطالبشان را منتشر کنند. طلبه ای که درس خارج خوانده و نهایی و بخشی از عرفان و کتب کلامی را خوانده و امتحان هم داده، اگر به نظری می رسد نباید نظر او تخطئه شود. باید اجازه داده شود تا آرای این طلبه فاضلی که دروس حوزه را خوانده و فهمی روشمند از دین دارد معرفی شود ولو اینکه مطالبش موافق فکر برخی از علما نباشد اگر این کار انجام نشود آن وقت این فضایی جوان می توانند تحولی در حوزه اندیشه ایجاد کنند و دین را بیشتر وارد گفتمان اجتماعی انسان امروز کنند و پاسخهای دینی به نیازهای انسان امروز دهند. اگر نتوانیم پاسخهای دینی به نیازهای انسان امروز دهیم مادی گرایان و سکولارها پاسخ خواهند داد و آنها پیروز خواهند شد.